

## چند بیت گردی

محل عشقبازی خود را کنار چشمه  
پایین آبادی قرار میدادید  
هر کدام بهم‌دیگر يك سيب سرخ  
(بعنوان) یادگار میدادید  
آن‌دم هفت سال بود  
روح من بالای سر شما طیران میکرد.

شیخ این سخنان را میگفت  
آنگاه برای همیشه از پدر و مادر  
قهر میکرد.  
وه ازمنده نورانی!  
می‌آمد رسید بکنار شهر  
به نزدیک شیخ‌رش و شیخ‌هادی می‌آمد.

ژوانی خوتان داویشته وه کانيله  
کهی بهر مالانه  
یه کی سیونکی سوروده داوه به یه کتر  
به یاد گارانه  
ئه‌وده می‌هوت سال بو  
روحي من له‌سهر ئه‌نگو ده یکرده  
وه سهیرانه .

ئه‌وه شیخ‌ده یفه‌رمو ئه‌وقسانه  
جا به یه کجاری زین ده بوله دای  
و با بانه .

له‌بهر مه‌نده‌ی ده نورانییه!  
ده<sup>۱</sup> هات‌گه بیشته قه‌راغ شارییه  
ده<sup>۲</sup> هات‌گه کن شیخ‌ره‌ش و شیخ‌هادییه

- ۱- ژوان : عشقبازی و ملاقات عاشق و معشوق را گویند که بیشتر در هنگام شب و دور از انظار صورت می‌گیرد .
- ۲- ده‌هات : می‌آمد
- ۳- ده‌هات‌گه کن : می‌آمد به پیش ...

آنها هر دو وجین میکردند.  
 شیخ مند نظری به وجین میانداخت  
 وجین خشك میشد و بزراعت شبنم  
 می نشست  
 آنگاه شیخ رش به شیخ هادی میگفت  
 این شیخ مند است  
 ما اگر او را بخانه ببریم باید او را  
 بزرگ خود قرار دهیم  
 و خودمان زیر دست او بنشینیم .  
 حال بیا بدانیم تدبیر ما چیست ؟  
 شیخ هادی میگفت شیخ مند نماز گزار  
 است هیچگاه نمازش فوت نمیشود  
 تو [مبڈل] بشو بماری سیاه سفیددهن  
 (برای نیش زدن او) برو بزیر تخته سنگ  
 او را (چنان) نیش بزنی، که موهای  
 سرش بر باد رود .  
 آنگاه شیخ رش مبڈل بماری سیاه  
 سفیددهن میشد  
 بزیر تخته سنگ میرفت .  
 شیخ مند میفرمود ای تخته سنگ

نهوان هدر دوکیان بژاریان ده  
 کردیه .  
 شیخ مه ند نه زه ری ده کردیه بژاری  
 بژار ویشك ده بو زه رعات آونگی  
 لهسه رده پهریهه .  
 جا شیخ زه ش ده یكوت به شیخ هادیه  
 نهوه شیخ مه ند  
 نه مه نه گهر بیهینه وه مائی ده بی  
 نهوی بکه ینهوه گهوره  
 بو خو مان دا بنشین به چو کایه تیهه .  
 جاوه ره بز انین ته گبرمان چیهه؟  
 نهوه شیخ هادی ده یكوت: شیخ مه ند  
 نوژ کهره وقت نوژی ناچئی  
 نه تو ببوه ماریکی زه شی لغاوه اسپیه  
 لئی بچووه بن بهردی بهرده تاتی<sup>۲</sup>  
 پییه وه ده بابیا تو کی سه ریهه .  
 جا شیخ زه ش ده بووه ماریکی زه شی  
 لغاوه اسپیه  
 ده چووه بن بهرده تاتییه  
 نهوه شیخ مه ندده بهرمو نهی بهرده تاتییه

۱- لغاوه : دو گوشه دهان را لغاوه گویند .

۲- بهرده تات : تخته سنگی که بر آن نماز می گزارند .

تو وه خوژت گرتووه گه وماره ژه شه

لغاوه سپیه

گه دی له قیامه تی جوابت چیه ؟

بهردی به زده تاتی فرنی ده داوه گه و

ماره ژه شه لغاوه سپیه .

گه و ده بو به به رانیکی شین به شیه

شیخ مه ند ده بو به به رانیکی سور

به شیه

گه وان هه ر دو کیان لیکیان ده دا،

هیچیان زه فه ریان پیکتر نه ده بر دیه .

شیخ ژه ش کوتی به شیخ مه ند بیه ،

گه تو بچووه به حه شتی ،

بووم بینه قه ند پلیکی ده نوریه

گه تو دا بنیشه به گه وره

گه میش داده نیشم به چو کایه تیه .

شیخ مه ند ده یفه رمو : گه تو سو ند

بو بخو به سوندی پیاوانه

ته لاقم<sup>۱</sup> بو بخو به ته لاقی ژانانه

تو بخود گرفته بی این مار سیاه سفید

دهن را

آخر در (روز) قیامت پاسخت چیست؟

تخته سنگ آن مار سیاه سفید دهن

را دور میانداخت .

او بشکل قوچی سیاه سفید پیشانی

درمی آمد

شیخ مند بشکل قوچی سرخ سفید

پیشانی درمی آمد

آنها هر دو بهم میزدند

هیچیک بر دیگری ظفر نمی یافت

(نمی برد) .

شیخ رخ به شیخ مند گفت :

تو به بهشت برو

برایم یک قندیل نورانی بیار

(آنگاه) تو بنشین به بزرگی

من هم می نشینم به کوچکی (زیر

دست تو می شوم) .

شیخ مند میفرمود تو برای من سو گند

بخور سو گند مردانه

طلاق بخور بطلاق زنانه

۱- ته لاق : طلاق، طلاق خوردن یکنوع سو گند یاد کردن است، کسیکه بدروغ طلاق

بخورد زنش مطلقه شده از عقد او خارج میشود و اگر طر فین مجدداً بخوانند را بطه زن و شوهری\*.

به‌قالبی من نه‌بیوه غه‌یانه .

شیخ‌رَش سوندی<sup>۱</sup> بو ده‌خوارد به  
سوندی پیاوانه

ته‌لاقی بو ده‌خوارد به‌ته‌لاقی ژنانه  
ده‌یکوت ئەمن به‌قالبی تو<sup>۲</sup> نامه  
وه غه‌یانه .

جائوه شیخ مه‌ند به‌نه‌زده‌چووه  
به‌هه‌شتی

لال بم شیخ مه‌ند جحیله

جائوه شیخ‌رَش لئی، به‌فیله

خه‌نجه‌ری ده‌ماویله

لال بم جه‌رگی شیخ مه‌ندی کیلا.

ئه‌ی‌ها وار شیخه<sup>۳</sup> سوره

دل دایسی وه‌ك کوره

قالبی شیخ مه‌ندیم ده‌خونی داده

بوسوره .

به‌کالبد من خیانت نکئی .

شیخ‌رَش برای او سو‌گند می‌خورد،  
سو‌گند مردانه

برای او طلاق می‌خورد بطلاق زنان  
میگفت من بکالبد تو خیانت نمی‌کنم.

آنگاه شیخ‌مند به‌نظر (درعالم‌معنی)  
به‌بهشت میرفت

دریغا شیخ‌مند جوانست

شیخ‌رَش نسبت باو بفکر حمله‌است

(لبه) خنجرش پهن‌است

زبانم لال جگر شیخ‌مندرا کاوید .

آی فریاد شیخ‌سور

دل‌مانند کوره‌شعله‌وراست (میسوزد)

کالبد شیخ‌مند ازخون‌رنگین‌میشد.

❖داشته باشند مرد باید پس از اتمام عده زن را دوباره به‌عقد‌خود درآورد. «مند» به «شیخ‌رَش» میگوید باید برای من طلاق بخوری که درموقعیکه من در عالم معنی به‌بهشت می‌روم و طبعاً از خود بیخود می‌شوم و نیروی حفظ و حراست خود را از دست می‌دهم بجان من سو‌عقد نکئی. شیخ‌رَش باوجود قول‌دادن و قسم‌یاد کردن و طلاق‌خوردن از فرصت استفاده کرده در همان حین «مند» را باخنجر بقتل میرساند .

۱- سوند : سو‌گند «واو» مانند EU فرانسه تلفظ میشود .

۲- شیخه‌سوره : آرامگاه این شخص درقریه «کرپوه» میان سوسنی‌ها است. سوسنی‌ها

طایفه‌یی هستند که علی‌الظاهر درمنطقه سردشت سکونت دارند .

زبانم لال شیخ‌مند جوانی  
 درخون رنگین شده‌ای .  
 شیخ‌مند نورانی  
 «زریان» را فرا میخواند  
 میگفت ای «زریان» امیدم تویی  
 این نامه را براه بینداز  
 رو کن به حجرهٔ مادرم .  
 «زریان» به شیخ‌مند میگفت  
 من طاقت ندارم .  
 تا «شمال» باشد من قدرت ندارم .  
 یارب قدرت نداشته باشی  
 خدا ترا قوت ندهد  
 ای «شمال» که نسال نوبت توست  
 رو کن به حجرهٔ مادرم  
 این قضیه مرا باو حالی کن .  
 آن «شمال» چابک  
 آمد در پیش او ایستاد  
 به فرزند شیخ جعفر میگفت  
 میگفت توجه کاری با من داری؟  
 آنگاه شیخ‌مند کاغذ می نوشت

لال! بم شیخ‌مند مندالی  
 ده خو نیدا شه لالی .  
 لهو شیخ‌مندی نورانییه  
 بانگی ده کرده زریانییه .  
 ده یکوت نهی زریانه وههویکه  
 نهو قاقهزه‌ی به‌زئی که  
 روده حوجره‌ی دایکم که .  
 زریان ده یکوت به شیخ‌مندییه  
 نهمن تاقدتم نییه .  
 هه‌تا شه<sup>۱</sup> مال لهوی بی‌خومن  
 قودره‌تم نییه .  
 زه‌بی نه‌ت بی قودره‌ته  
 خودا نه‌ت دا قهوه‌ته  
 پیره شه‌مال<sup>۲</sup> نوره‌ته  
 روده حوجره‌ی دایکم که  
 نهو قه‌زیه‌ی منی حالی که .  
 نهو شه‌مالی جوندییه  
 هات له‌پیشی چه‌قییه  
 ده یکوت به‌هه‌و لادی شیخ جافریه  
 ده یکوت نه‌تو حاحه‌تت به‌من چییه؟  
 جا شیخ‌مند قاقه‌زی ده نوسییه

۱- زریان : باد سردیکه از شمال شرق میوزد .

۲- شه‌مال : باد گرمیکه از جنوب غرب میوزد .

دهیدا بهدم شه‌مائی به	[بدست] «شمال» میداد
ئهو ده‌یپینا بۆکن دایکییه .	او نامه را به پیش مادرش می‌آورد .
دایکی له‌بهر نانیسه	مادرش مشغول نان‌پختن است
ئهو مستی ده‌داله زانیسه	او بامشت بران خود میزد
ده‌یگوت زۆله سه‌لام لی زابو	میگفت ای فرزند وای بر من (بینوا)
دوعای خوّم لیت گیرابو	دعای خودم بتو کارگر افتاد
ئه‌هی هاوار زۆله هاوار	آی فریاد فرزند فریاد
باشیخ همه‌زه‌ی کاکم بی	(امید که) برادرم شیخ حمزه بیاید
ئهو ده‌هاواری مهن‌دی بی	او فریادرس مند باشد
باشیخ قادری کاکم بی	(امید که) برادرم شیخ‌قادر بیاید
ئه‌وده هاواری مهن‌دی بی	او فریادرس مند باشد
ئه‌هی هاوار سه‌ت جارهاوار	آی فریاد صدبار فریاد
شیخ برابمی کاکم بی	(امید که) برادرم شیخ‌براهیم بیاید
ئه‌وله تۆله‌ی مهن‌دی بی	او برای انتقام مند بیاید
شه‌مسی ته‌وریزی بابی	(امید که) شمس تبریزی بیاید
ئه‌وله تۆله‌ی مهن‌دیم بی	او برای انتقام مند بیاید
ئه‌سحابه‌ی زه <sup>۱</sup> لیلانی	صحابه‌های «زه‌لیلان»
چاکی سارده <sup>۲</sup> کۆسانی	اهامزاده سرد کوهستان
ئه‌سحابه‌ی به‌ری بانجی	صحابه‌های نواحی بانه
ئه‌وله هاواری مهن‌دی بی	او بفریاد مند بیاید

۱- زلیلان : بروزن عزیزان دهی است در سلدوز از توابع رضائیه .

۲- سارده کۆسان : سرد کوهستان دهی است از مجال گورگ مکرکی (مهاباد).

آن سید سفاخان	ئوسهیدی سه <sup>۱</sup> فاخانچی
آن سید ماوه لو	ئوسهیدی ماوه <sup>۲</sup> لۆیه
آن شخص بره جو	ئوشه خسهی <sup>۳</sup> بهره جوویه
کانی مرادی کوچکیه	کانی <sup>۴</sup> مرادی کوچکیه
پیر محمد بوغده داغی	پیر <sup>۵</sup> موچه ممه‌ی بوغده داغییه
برای انتقام مند بیاید .	بی <sup>۶</sup> له تۆله‌ی مه‌ندییه .
هممه و فریاد برخاست	هه لالا و غولۆ په‌یدا بو
حلقه ذکر گرفته شده بود	آلقه‌ی زیکرئی گیرابو
شیخ حمزه ایستاده بود	شیخ همزه‌م راوه ستابو
میگفت (اگر) نیزه را بلند کنم	ده یگوت ژمبی هه لیتیم
آسمان را خراب میکنم .	عاسمانی ده ژوخینم .
هممه و فریاد برخاست	هه لالا و غولۆ په‌یدا بو
شیخ قادر ایستاده بود	شیخ قادر راوه ستابو
میگفت (اگر) نیزه را بلند کنم	ده یگوت ژمبی هه لیتیم
خورشید را هم درهم میکوبم .	ژۆژیس تیک ده په ژینم .

- ۱- سفاخان : دهی است در نواحی افشار اکثر ساکنانش سید هستند .
- ۲- ماوه لۆ : دهی است در نواحی بانه .
- ۳- بهره جوۆ : دهی است از توابع مهاباد- مقصود پیر عزیز است .
- ۴- کوچکیه : دهی است از توابع بوکان .
- ۵- بوغده داغ : دهی است از توابع بوکان امامزاده آنجا پیر محمد نام دارد مردم برای شفا یافتن بزیرات مزارش میروند .
- ۶- بی : بیاید، قاعده میبایستی این فعل را بصورت جمع بیاورد زیرا چنانکه می بینیم فاعلها متعدد هستند. مادر «مند» این مقدسین را برای فریاد رسی فرزندش فرا میخواند .

شیخ ابراهیم ایستاده بود  
 شیخ رش خود را در زیر اشعه خورشید  
 پنهان کرده بود .

وقتیکه به شیخ رش نظر میکرد  
 در آنجا کالبد شیخ رش آتش گرفت

بدینسان انتقام شیخ مند تمام شد

ولی این دشمنی تا آخر زمان بود.

صد رحمت بر ما و بر شنوندگان  
 همراه نباشد شیطان دین دشمن خانه  
 خراب .

بیت با پیر آقای منگور

خالق تنها تو با صبری

شیخ برایم زاوه ستا بو  
 نهوه شیخ زهش خوئی ده بن تیشکهی  
 زوژیدا حاشار دا بو .

جائه گهر نه زهزی ده کرده شیخ زهشی  
 ده ویدا قالبی شیخ زهشیم آوری تی  
 بهر بو

جائه و جار تو لهی<sup>۱</sup> شیخ مه ندیم ته  
 واو بو

نه ماما نهو دوژ منایه تی هه تا آخری  
 زه مانئ بو .

سه ت زه حمهت له مهو وله گو دیران  
 ده گهل<sup>۲</sup> نه بی شهیتانی دین دوژ منی  
 مآلو پیران .

بهیتی با پیر اغای مه نگور<sup>۳</sup>

خالق هه رگه تووم به سه بری

۱- تو له : انتقام .

۲- ده گهل : بمعنی مع عربی است حاصل معنی عبارت اینست که این «رحمت»  
 شامل حال شیطان خانه خراب نباشد .

\*\*\*

این بیت را محمد برادرزاده عزیز از سامه نام اهل شاریکند شنیده است، گویند مقبره  
 شیخ مند و شیخ رش در دهکده «حاج علی کند» نزدیک مها باد واقع است .

۳- منگور طایفه بزرگی است که در جنوب و جنوب غرب مها باد سکونت دارد و قسمتی  
 هم در عراق ساکن هستند پدر بزرگ این طایفه کاک درویش نام داشته و گویند از عراق آمده  
 در این منطقه ساکن شده است اولاد و اعقاب این شخص را «کادرویشی» گویند. قبل از کادرویشی ها  
 طوایف زیر در این منطقه سکونت داشته اند :

۱- شیخ شرفی ۲- سلکی ۳- کارش ۴- گورش ۵- زند ۶- هر مزیار .



خودایه هه‌رته تۆم به‌سه‌بری  
 ساحیبی باران و به‌فری  
 ساحیبی آو و آوری  
 هه‌واو هه‌رزى زاده‌گری .  
 یائه لّالی ساحیب‌سور  
 یانورئی سه‌یدی وه‌ك دوز  
 دوژمنن مامه‌ش<sup>۱</sup> ومه‌نگور  
 ئەوان یه‌كتر ده‌كه‌ن قز .  
 خان<sup>۲</sup> باپیر ده‌نگ هه‌لدینی

به‌کوزان زاده‌گه‌به‌نی  
 خیلّی برده‌گه‌ر مینئی<sup>۳</sup>  
 هه‌لی داله‌بیتوینئی<sup>۴</sup>  
 ده‌بلا غه‌مان نه‌مینئی .  
 غه‌م له‌دلی ده‌بون به‌ناسور<sup>۵</sup> .  
 ده‌باچه‌کمان<sup>۶</sup> ببن زور

خدایا تنها تو باصبری  
 صاحب باران و برفی  
 صاحب آب و آتشی  
 هوا و ارض را نگاه میداری .  
 ای خدای صاحب‌سر  
 یا نور سید چون<sup>۷</sup> در<sup>۸</sup>  
 مامش و منگور دشمنند  
 آنها یکدیگر را نابود میکنند .  
 خان باپیر بانگ بلند میکند (بانگ  
 میزند)

به‌پسران میرساند (اخطار میکند)  
 خیل را بگرمسیر (عراق) برد  
 در بیتوین چادر زد  
 بگذار غمها نماند .  
 غم در دلش ناسور میشدند .  
 هان سلاحمان زیادشوند (هان اسلحه  
 زیاد داشته باشیم)

- ۱- مامش طایفه بزرگی است که در غرب مهاباد سکونت دارد و با منگور همسایه است مدتهای مدید این دو طایفه زدوخورد و کشمکش داشته‌اند .
- ۲- خان باپیر بزرگ ایل منگور بوده است .
- ۳- مقصود خاک عراق است که گرمسیر است .
- ۴- دشتی است در خاک عراق .
- ۵- ناسور : زخم کهنه، غم کهن .
- ۶- چک : بفتح اول اسلحه
- ۷- مقصود حضرت رسول (ص) است .

دردت بر من پولادخور <sup>۷</sup>	لهمنت كهوئى پولا خور <sup>۱</sup>
سر بكاغذ و به مهر <sup>۸</sup>	سه ره به قاقه زوبه مور <sup>۲</sup> .
ابراهیم آقا چنینش جواب داد	برایماغا وای دا جووا به
میفرمود، میگفت ای پدر	ده یفه رمو ده یکوت بابه
اسلحه زیاد است دردنیا نمی گنجد <sup>۹</sup>	چهك زوره و دنیا نای <sup>۳</sup> با .
حمزه آقای <sup>۱۰</sup> (من) ازپاین میآید	هه <sup>۴</sup> مزرا غام له ژیللا <sup>۵</sup> دئی
به گردن قیطان <sup>۱۱</sup> وزره [بسته است]	مل به قه ییتان و به زری
[میگوید] مامش (ها) فرار میکنند	مامهش هه لدین ده چنه کوئى ؟
به کجا میروند؟	
ازایشان پسوه <sup>۱۲</sup> را آشفته میکنم	لئیان ده شیوینم په سوئى
ایشانرا با رمیه <sup>۱۳</sup> میرانم .	ژایان دهم له بو ورمئى <sup>۶</sup> .

- ۱- پولاخور : کنایه از آدم شجاع و بی باک است .
- ۲- مقصود و مفهوم این عبارت برای نگارنده روشن نیست .
- ۳- دنیا گنجایش آنرا ندارد یعنی اسلحه زیاد داریم .
- ۴- حمزه آقا: پسر باپیر آقا بوده است .
- ۵- در اصل این کلمه چنین بوده است «ژیر ژا» .
- ۶- ارمیه که رضائیه فعلی باشد .
- ۷- پولاخور : پولاد خورنده، کنایه از آدم شجاع و بی باک است .
- ۸- مقصود و مفهوم این عبارت روشن نیست. شاید گوید برای روزمبادا اسلحه ذخیره
- ۹- دردنیا بامهر و نشان و دست نخورده داشته باشیم .
- ۱۰- دردنیا نمیگنجد : یعنی خیلی فراوان است .
- ۱۱- ضمیر من مضاف الیه است حمزه مضاف است. این اضافه بعقیده این بنده تعظیمی است و تعظیم مضاف منظور است .
- ۱۲- قیطان : رشته باریک که از ابریشم میبافند .
- ۱۳- دهی است که تعلق بمامشها دارد .
- ۱۴- ارمیه : رضائیه فعلی است .

خدر<sup>۳</sup> میگوید: [اگر زنده] بمانم  
 نیزه را تکان میدهم  
 لاجان<sup>۴</sup> را آشفته میکنم  
 مال و دولت ایشا نرا به تمامی میآورم.  
 رسول آقای میردیگان<sup>۵</sup>  
 بقرآن سوگندخور است (بقرآن  
 سوگند میخورد)  
 میگوید لاجان را بهم میزنم  
 مامشها [ولو اینکه] به تهران بروند  
 (فرار کنند)  
 بمیانشان نابودی میاندازم.  
 در اینحال سه ماه بهار میآمد (فرامیرسد)  
 کاک درویشی من سوار<sup>۶</sup> رعنا [است]  
 همراه با حمزه<sup>۷</sup> جوان  
 آن کاک بایزید اختیار<sup>۸</sup>.

خدر ده لئی بمینم  
 ژمبی<sup>۱</sup> زاده وهشینم  
 لاجانی<sup>۲</sup> ده شیوینم  
 مال و دهوله تیان پاک دینم .  
 ژه سواغای میژ دیکانی  
 سوند خوره به قورعانی  
 ده لئی ده شیوینم لاجانی  
 مامهش بچنه تارانی  
 تیبیان ده خدم قزانی .  
 وادهات سی مانگ به هار  
 کاده رویشم شوژه سوار  
 ده گهل همزه ی هه رزه کار  
 ئەو کاک بایزی ایختیار .

- ۱- ژمب : رمح، نیزه .
- ۲- لاجان : منطقه‌یی که مامشها در آن سکونت دارند لاجان نامیده میشود .
- ۳- خدر : اسم خاص است گویا همان خضر باشد .
- ۴- لاجان : منطقه‌یی که مامشها در آن سکونت دارند .
- ۵- میردیگان : ظاهراً باید نام دهی باشد .
- ۶- رعنا : ترجمه کلمه شوره میباشد . شور یک نوع تمایل و انحنا است که با زیبایی خاصی توأم باشد .
- ۷- جوان : ترجمه کلمه هرزه کار میباشد .
- ۸- اختیار : گویند این کلمه مقابل جوان (بمعنی پیر) استعمال شده است .

در اینحال سه ماه زمستان می آمد  
 قدباریک میان شانه پهن<sup>۱</sup>  
 به پسران گوشزد میکرد  
 گلوله و باروت زیاد داشته باشیم .  
 وقت نماز غروب  
 بسیاحت و گردش آمده ایم .  
 كاك درویشی من سوار رعنا [است]  
 خیل خود را پایین آوردند .  
 [خیل] آمد، برودخانه لاوین رسید  
 [خیل] پرچم را نصب میکند  
 [خیل] آمد، به قره خدر رسید  
 [خیل] از دایه شیخ میگذشت  
 [خیل] آمد بگدار بی خیر رسید.

وادهات سی مانگ زستان  
 قد باریکی نیوشان پان  
 تانوتی<sup>۱</sup> ده داده کوزان  
 زورمان بی گولله ودهرمان<sup>۲</sup> .  
 نوژ مه حلی تاو پهری  
 هاتوینه بانه<sup>۳</sup> مهزی .  
 کاده رویشیم شورسوار  
 خیلی خو بان هینا خوار .  
 هات گه بیه چومی لاوینی<sup>۴</sup>  
 شیست<sup>۵</sup> پهران ده چه قینی .  
 هات گه بیه قره خدری<sup>۶</sup>  
 له دایه<sup>۷</sup> شیخی دهوری  
 هات گه بیه بوواری بی خیری<sup>۸</sup> .

۱- تانوت : طعنه، گوشزد .

۲- درمان : مقصود باروت است .

۳- بانهمهر : سیاحت، بازدید کردن از گوسفندان در صحرا .

۴- لاوین : رودخانه‌یی است که بزاب سفلی میریزد . لاوین یکی از انواع

درخت بیدهم میباشد .

۵- شیست پهر : شصت پر گیاهی است زیبا در سرزمین ایل منگور میروید در

اینجا مقصود پرچم است .

۶- قره خدر : دهی است متعلق به خاک مامش .

۷- دایه شیخی : نام کوهی است در میان ایل مامش و منگور .

۸- بی خیر . گذرگاهی است از رودخانه لاوین .

۹- شاید منظور باپر آقا باشد .

قافه زینکی ده تیری

بیدهن به پیروته کویری

شهره وئه گهر دهویری

چیدیکه خو نه سپیری<sup>۱</sup>.

وهرن بزاینن جاجیه

قافه زینکی نویسه

دهیدا به چنگ سهیدییه .

گهره یب وشوره ییه

سهت جار سهلام لهوییه

تاقه تی شهریم نییه .

دهی بیستن قسه ونه زهر

موی له قالبی بون به نه شتهر

له جهوت<sup>۲</sup> بهر گان ده هاتنه در

یان له لاجانی بجیته در

ده نا ده یکم موسته خهر<sup>۳</sup>.

لهو<sup>۴</sup> همزه هی همز اغایی

دایان له تهیل وشایی

کاغذی میفرستاد<sup>۵</sup>

به پیروته کور بدهید

جنگ است واگر جرأت دارد

دیگر خودش را کنار نکشد.

بیایید بدانیم چه خبر است؟

کاغذی نوشت

بدست سید میداد

گرچه عیب و ننگ است

صدبار سلام براو باد

طاقت جنگ ندارم .

سخن و نظر را می شنید

موی از اندامش نشتر شدند

از هفت جامه بیرون آمدند

یا از لاجان بیرون رود

و گر نه مسخر میکنمش .

(وه) از این حمزه آقایی

طبل زدند وشادی (کردند)

۱- نه سپیری : کنار نکشد .

۲- برگ : بفتح اول جامه، لباس .

۳- موسته خهر : مسخر .

۴- لهو : از اصوات است برای تحسین و تعجب بکار میرود .

۵- با پیر آقا برای پیروت رئیس ایل مامش نامه میفرستد .

۶- چون سادات احترام خاصی داشته اند و کسی مزاحم آنها نبوده لذا نامه را بوسیله

یکی آنها فرستاده است .

جنگ و جدایی کردند	کردیان چه نگ و جودایی <sup>۱</sup> .
(وه) ازپسر شیخ محمد	له زۆلهی شیخ موچه ممه‌دی
که در سرحد حاکم است	حاکمی واله سهر هه‌ددی
میگفت به‌طبل بزیند	ده‌یکوت لئیدن له‌ته‌پلی
تا سردار ایشان هراسان شود .	باسه‌رداربان به‌خه‌جلی .
(وه) ازپسر شیخ قادر	لهو زۆلهی شیخ قادری
شیر مصری در دست (دارد)	ده‌ست به‌شیری میسری
مثل آتش میسوزد (شعله‌ور است)	دایسئی وه کو آگری
بهر کس بزند می‌میرد .	هی چی لئیدا ده‌مری .
است مانند آهو است	ئه‌سپت ده‌لئی مامزه <sup>۲</sup>
کل ترسو چگونه گریخت !	چۆن هه‌لات که‌لی قزه .
لحظه‌یی منگور(ها) ایستادند	تاویک زاوه‌ستان مه‌نگور
خود را بشدت بایشان زدند	خۆیان پیدادان به‌گور .
هه‌و هه‌و <sup>۴</sup> باپیر خان	هه‌و هه‌وی باپیر خانی
مانند تیغ دبان هستی	ده‌لئی تیخی ده‌بانی <sup>۳</sup>
مانند رستم زمانه هستی	وه‌ک زۆسته‌می زه‌مانی
به‌تنهایی درمیان ایشان هستی .	به‌ته‌نی له‌تیویانی .
سواری آمده، اینست	سوواریک‌ها تووه‌ئه‌و‌تا

۱- جودایی : جدایی، دشمنی، جنگ. بعید نیست که تغییر شکل یافته کلمه جدال باشد.

۲- مامز ، آهو .

۳- دبان : بديك نوع تیغ گفته میشود .

۴- هه‌و هه‌و : فریاد است که در موقع جنگ برای تشجیع سواران میکشیده است .

قدش بلند و محکم است	به زنی قهلات گوئند <sup>۱</sup>
زود او را اخترمه <sup>۲</sup> کردند	ته زده ستیان ایخته <sup>۳</sup> رمه کرد
باو خان پیرو <sup>۴</sup> ت میگویند .	پیی ده لاین خان پیرو <sup>۴</sup> ته .
سواری جوان و زیبا آمده است	سوواریک هاتووه به لاوی
تر دست او را اخترمه کردند <sup>۵</sup>	ته زده ستیان ایخته رمه کرد
باو خان گلاوی میگویند	پیی ده لاین خان گولای
دست و لگامش شیرین (زیبا) است.	شیر نه ده ست و لغاوی .
سواری در حال قهر آمد	سواریک هات به زیزی
باسب زریز <sup>۶</sup> زده بود	له نه سپی دا بو زریزی
او را تر دست اخترمه کردند	ته زده ستیان ایخته رمه کرد
باو حمد کاغزین گویند .	پیی ده لاین همه دی کاغ زیزی .
سواری باسر و صدا آمد	سوواریک هات به هه لالو هووه
بر مادیان کهر نشسته	له ماینی کوت نیشتووه
گونه اش مانند قره غو <sup>۷</sup> است	رومه تی ده لایی قه ره غووه
او را تر دست اخترمه کردند	ته زده ستیان ایخته رمه کرد
باو هام رسو گویند .	پیی ده لاین مام زه سووه .

- ۱- قلات گنید : قامت آن سوار را از لحاظ استحکام به قلمه و از حیث بلندی به گنبد تشبیه کرده است .
- ۲- اخترمه : اسب با زین و برگ ولی بدون سر را گویند .
- ۳- اخترمه : اسب با زین و برگ ولی بدون سوار را گویند . زود او را اخترمه کردند یعنی زود اسبش را گرفتند و یا زود او را از اسب پایین انداختند .
- ۴- اخترمه : اسب مجهز بزین و برگ ولی بدون سوار را گویند مقصود اینست که سوار را پایین انداختند و اسب را بدون صاحب کردند .
- ۵- زریز : گویا از نجیرهایی بوده که بر زین اسب برای زینت آویزان میکردند .
- ۶- قره غو : نوعی از نی میباشد .

سواری اندیشه کنان آمد  
نشست چپقی کشید .  
[گفت] ای پسران دردتان بر جان من!  
هر کس دستش بتواند جلو (لگام)  
بگیرد .  
از او فتح و پیروزی میخواهم .  
«شه»<sup>۱</sup> را از چادر بیرون آورد  
سپری بر آن نهاد .  
خود بخود از هم پاشیدند .  
منگورها بخانه باز گشتند .  
خانمها شروع بگریه و شیون کردند،  
سه مرتبه بانگ زدند .  
(وه) از آن خانم که (گوشواره اش  
جولان دارد) .  
خانمها «سیوانا»<sup>۲</sup> بستند ،  
(میگفتند) بهار برها ناپیروز بود،  
ازما سردار(ان) کشته میشدند .

سووار یک هات به‌ئکه ندیژه  
دانشت قه‌نئیکی<sup>۱</sup> کیشا .  
ده کوزینه له منو کهوئی !  
ههرچی دست بگری جلهوئی  
سو باتم<sup>۲</sup> لهوی دهوئی .  
شیی له تاوولی<sup>۳</sup> هیناده  
قه‌مبه<sup>۴</sup> لئیکی په‌زیه سهر .  
سهر به خو تیک چونه‌وه .  
مه‌نگور بو مال چونه‌وه .  
خانمان پیداده‌هاتن، سی جاریان له  
بانگی دا  
لهو خانمی گوار جو لانه  
خانمان به‌ستیان سه‌یوانا  
لیمان ناپیروز بو به‌هار  
لیمان ده کوزران سهر دار .

۱- قه‌ننه : چپق .

۲- سو بات : فتح، پیروزی .

۳- تاوول : چادر .

۴- قه‌مبهل : بعقیده خود بیت‌خوان بمعنی سپر است بعقیده بعضی دیگر خور-

جینکی بوده که در مسافرت وسایل قلیان در آن حمل می‌کرده‌اند .

۵- شه : بروزن سه، اسبی که رنگش سرخ مایل بزرده باشد .

۶- سیوانا : بفتح اول وسکون ثانی، از مراسم شیون و عزاداری میباشد .



عزیز <sup>۱</sup> درد (هایت) دیرینه اند ،	هزیز داخت له میژن
نو کر (هایت) نیزه درازند ،	نو کهرت ژمب دریزن
نباید جسد آنها را دفن کنند ،	نایج مهیتیان بنیژن
تا نامت گفته شود <sup>۲</sup> .	هه تا نیووت ده بیژن .
عزیز امیر کو <sup>۳</sup> است ،	حه یزه ومیری کوپیه
گردنت مانند «قوپن <sup>۴</sup> » «سو <sup>۵</sup> » است	گهرنت قو پهنی سوپیه
مادرت برایت رو <sup>۶</sup> رو نکند	دایکت بو <sup>۷</sup> نه کاروژویه .
ای عزیز سو <sup>۷</sup> رویت سفید باشد.	تهی ژوت سپی بی حه یزه سور !
بساز وستور زدند ،	لییان داله ساز وسه نتور ،
این دفعه کاک بایز و عزیز سور بزرگ	تهو جار گه وره ی مامه شان کاک بایز
مامش ها	و حه یزه سور
آمد (ند) رسیدند بکنند <sup>۸</sup> سرخ	هات گه یینه که ندی سور
آمد (ند) رسیدند به برده <sup>۹</sup> رشان	هات گه ییشته به رده ره شان

- ۱- عزیزه سور یکی از رؤسای ایل مامش بوده است که برای جبران شکست قبلی با منگورها اقدام بجنگ کرد و کشته شد .
- ۲- مقصود این است که تا عزیز نرسد (از شهر کو که امیر آنجا بوده است) جسدها را دفن نکنند، تا عزیز از دیدن آنها متأثر شده تصمیم بجنگ بگیرد .
- ۳- کو، با واو مجهول تلفظ شود، نام شهری است در عراق گویا عزیز در آنجا امیر بوده است .
- ۴- قوپن با واو مجهول وفتح ثالث ، مابین ساقه و ریشه را گویند، خصوصاً ساقه گیاهان قطور .
- ۵- سو با واو مجهول گیاهی است گویا در میان منگورها فراوان یافت میشود .
- ۶- رورو با واو مجهول ناله وفغان .
- ۷- سور بروزن دور بمعنی سرخ است .
- ۸- کندسرخ : نام محلی است .
- ۹- برده رشان : نام محلی است .

نیزه‌ها را از کیف‌ها در کشیدند .  
 (اشکر) آمد رسید به‌میشه‌دی<sup>۲</sup>  
 جواب برای شیر سرخ می‌آید  
 دیروز جنگ بره‌ها بود ، امروز  
 جنگ مردان است .  
 (وه) از ابراهیم<sup>۳</sup> آقای نگارین چشم  
 می‌گوید ای پدر بگذار ( بجنگ )  
 نرویم .  
 می‌گوید ای پسر چنین مگو  
 شیر است و معر که میکند  
 آنقدر که هستند باز همان قدر هم  
 باشند (دو برابر باشند)  
 از روی اسب‌مرا (پایین) نمی‌اندازند.  
 شیر دلیر را برانداختند<sup>۴</sup>  
 قصدشان آن بود او را لخت کنند  
 قسمتی از سرش را بریدند  
 بالولۀ طپانچۀ سرخ  
 سته‌تن را از دور کشت .  
 پناه من بر جبار (خدا)

ز میان له کیفان دهر ده کیشان .  
 هات گه‌یشته میشه‌دی  
 جواب له بو شیری سوردی  
 دونی شدری کاوران بو، نه‌وروشه‌ری  
 مهردیه .  
 لهو بر ایماغای چاو نه‌خشین  
 ده‌لی بابۀ بانچین .  
 ده‌لی زوله وامه‌لی  
 شیر ه وده کا گینچه‌لی .  
 هینده‌ی ههن هینده‌ی دیش بن  
 له‌سه‌ر گه‌سپیم فری نادهن  
 فری یان‌دا شیری مه زبوت  
 قه‌ستیان و ابو بیکهن زوت  
 لایه کی سه‌ریان بز  
 به‌لوله‌ی ده‌مانچه‌ی سور  
 سی‌که‌سی کوشتن دور به‌دور .  
 په‌نام بو بهر جه‌بباری

۱- مه‌زبوت : شجاع و با کفایت شاید همان کلمه مضبوط عربی باشد .

۲- میشه‌دی : دهی است سرحد خاک مامش و منگور گویا تعلق به منگور دارد .

۳- ابراهیم آقا پسر با پیر آقا گویا مادرش از ماش‌ها بوده است .

۴- مقصود با پیر آقا می‌باشد .

حمزه توام سرداری<sup>۳</sup>  
 نیزه را زیر بغل گرفت  
 نیزه‌یی در دهانش کرد  
 خون از نیزه میبارید  
 فریادت (وای) بر من ای پیل‌مرد  
 لال شوم عزیز ذلیل است<sup>۴</sup>.  
 حسن‌خان<sup>۵</sup> رویت سفید باشد  
 نمیگذاشت صبح اولین اشعه آفتاب  
 بکوهستان بتابد  
 خود را بمیان راهزنها می‌انداخت  
 از ایشان بیست و پنج تن برانداخت  
 از ایشان بیست و شش تن برانداخت  
 آنها را بسوی لاون میراند  
 [میگفت] در اینجا هم از آنها دست  
 برنمیدارم .  
 (وه) از لاون که صاحب پل است<sup>۶</sup>

همزه نه توام سرداری .  
 زُمبی ده بن ههنگلی گرت  
 زُمبیکی کرده زاری  
 خون له زُمبی ده باری .  
 هاوار تله من فیله  
 لال<sup>۱</sup> بم چهزیز زه لیله .  
 ههی زوت سپی بی چهسن خان !  
 نهی ده هیشت سبهینی گزینگ<sup>۱</sup>  
 بداله سهران  
 به نیوجه<sup>۲</sup> ردان وه ده بو  
 لیئی فزی دان بیست و پینج  
 لیئی هه لداستن بیست و شش  
 رای ده دان بولاوینی  
 لیره شیان لی نا گه زیم  
 له لاونی جیسریان

- ۱- گزینگ : اولین اشعه خورشید که هنگام طلوع بقله کوهها میتابد .
- ۲- جهرده : پروزن برده بمعنی دزد و راهزن است .
- ۳- بعد از کشته شدن باپیر آقا، منگورها بلافاصله پسرش حمزه را بریاست خودانتخاب می کنند .
- ۴- حمزه، عزیزه‌سور را از پای درمیآورد .
- ۵- حسن‌خان پسر عزیزه‌سور بوده انتقام پدرش را از منگورها میگیرد .
- ۶- گاهی اوقات این بیت‌خوانها از مطلب دور میشوند و مصراع‌هایی می‌آورند که با اصل موضوع ارتباط چندانی ندارد .

پسران بر گزیدهٔ مصری<sup>۲</sup>  
 منگود (ها) کاری نتوانستند بکنند  
 الا شیون و واویلا و گریه<sup>۳</sup>.  
 باین دنیا دل خوشی مکن، رنگا-  
 رنگ است  
 گاه شادی است و گاه تنگی.

### ترجمهٔ بیت ماکو و چرداری

تک و تنها، تنها او (خدا) است ،  
 زمین را آفرید، آب و هوا را (آفرید)  
 گل و درخت و سنگ و صخره را (آفرید)  
 آسمان را بر آن (زمین) برافراشت.  
 کَلِّ اشیا زاد و ولد (دارد)  
 باب و پدر و پشت و نوه (دارد)  
 هر چه بمیرد (رنگ) هستی نپذیرد  
 هر چه بمیرد فانی میشود  
 برای همیشه فانی میشود .  
 پیغمبر و هر چهار یارش  
 قرآن برای او هدیه آمد

کوژه کوژه میسریان  
 مهنگور هیچیان پی نه کرا  
 ایلا شین و واوه یلاو گریان .  
 دل خوش مه که بهو دنیا یه، زه نگاو  
 زه نگه  
 جار جار شادیه، جار جار ته نگه .  
 بهیتی ماکو و چرداری = بیت  
 ماکو و چرداری<sup>۱</sup>

تاق و ته نیا، ته نیا ههوه ،  
 حهرزی زونا، آوو ههوا ،  
 گل و درخت و بهرد و چهوه ،  
 حاسمانی له سهر گرتوهه .  
 کوللی حیشای زهوه زهوه  
 باب و پدر پشت و نوهه  
 ههچی بمری نابیتهوه  
 ههچی بمری ده بی فانی  
 فانی ده بی بهیه گجاری .  
 پیغدهسهر وهر چوار یاری  
 قورعانی بوهاات بهدیاری

۱- این بیت را محمد برادرزادهٔ عزیز از کریم خلیفه ساکن آبادی «گرده بردان»

شنیده است .

۲- مقصود آن جوانان شجاعی بوده که همراه حسن خان بامنگورها جنگیده اند و آنها

را شکست داده اند .

۳- هر چند عزیزه سور کشته شد ولی نتیجهٔ این جنگ بشکست منگورها تمام شد .

آن (قرآن) پیش سردار (پیغمبر)  
روان بود

یا الله یا حضرت باری

این روشنی را تاریک نکنی

شب بشب رحمت میبارید .

دو برادر بودند : ما کو و چپرداری

خانه ایشان (م) در شهر (بود)

هریک صاحب صد هزار (بودند)

هزار هزار از آن نقش ها (داشتند)

کوشک و پنجره و نقاشان (داشتند)

لاله ها (از حسرت) فرش هاسیاه بودند<sup>۵</sup>

یا الله، یا شاه درویشان

روزم را در میان روزیها نبری .

ای روزی خوار غم نداشته باش

توهم نداشته باشی من دارم

مرگه و بیتوین، کوه گلال<sup>۶</sup>

نهو روان بوله کن سهررداری

یائه لالا یا حذرته تی باری

نهو رونا کیمه ی نه که ی تاری

شهو به شو ره حممت ده باری .

دوبرا بون<sup>۱</sup> ما کو و چپرداری

ماله<sup>۲</sup> وانم<sup>۳</sup> واله شاری

ههریه ک ساحیبی سعت هه زاری

هه زار هه زار له وان نه خشان

کوشک و په پنجره و نه نقاشان

لاله<sup>۴</sup> رهش بون ده گهل<sup>۵</sup> فه رشان

یائه لالا یا شاهی ده رویشان

بهشم نه بزئی له نیو به شان .

ساحیب به شه نه تی غدمه

ته توش نه تی نه من هه مه .

مه رگه و بیتوین چپای گهل<sup>۶</sup> لالی

۱- از اینجا سرگذشت شروع میشود .

۲- وان : ایشان ضمیر است. «م» نیز ضمیر متصل اول شخص مفرد است مضاف الیه

است. برای کلمه «وان» .

۳- وا : چنین، چنین است، حال اینست، ضمیر شأن است .

۴- لاله : گلی است مشهور و نوعی چراغ بوده است .

۵- لاله ها (چراغها) در مقابل فرش های ایشان بی فروغ و تیره بودند، عبارت را اینطور

هم معنی میکنند .

۶- این سه محل در خاک عراق واقع است .

حکم گرفت<sup>۳</sup> کس ننالد<sup>۴</sup> .  
 حکم گرفت با بی میلی  
 سوار شود بتواند نیزه بازی کند<sup>۵</sup>  
 برای کارسازی (اداره کردن کارها)  
 سیصد سوار وجود داشت .  
 سواران سوار شدند برای (رفتن) به  
 سر سمیل<sup>۶</sup> ،  
 شاید یوسف آقا ما را نگذار<sup>۷</sup>  
 چاوش سورنا بزین ،  
 اسب ما کوی (من) میرقصد .  
 چاوش دهل بزین ،  
 اسب ما کوی من پادست زمین میکند .  
 (بازی) تقله و جللیت پایین خانه‌ها  
 (بر گزار است)  
 بیائید به تماشای گی دن به خالها (زیبا)  
 رویا نیکه بگردن خال دارند).

حو کمی وەر گرت کهس نه نالی .  
 حو کمی وەر گرت به بی وازی  
 سوار بی بی بکری زمبازی<sup>۱</sup>  
 سی سہت سوار بو بو کارسازی .  
 سواره سوار بو بوسه ری سمیل<sup>۲</sup> ،  
 زه نگه ووسواغا نهن هیلی .  
 چاوش لییده له زورنایه  
 ئەسپی ما کۆم ده کاسه مایه .  
 چاوش لییده له ده هوایی  
 ئەسپی ما کۆم ده کاسمکۆئی .  
 تهقله<sup>۳</sup> و جللیت له بهر مالان  
 وه رنه سهیری گهردن به خالان .

- ۱- رمب - شاید همان رمح عربی است بمعنی نیزه . امروز تاختن اسب را در يك مسیر دایره مانند «رمبازی» گویند .
- ۲- تقله و جللیت هر دو گویا يك بازی هستند سواری فرار میکرده و دیگری او را با چوب نشانه میگرفته است .
- ۳- ما کو برای شکار رفتن حکم گرفته است - بمعنی خواننده بیت .
- ۴- عبارت کس ننالد را شاید برای ساختن قافیه گفته است زیرا در آنجا معنی ندارد .
- ۵- این عبارت نیز ارتباط روشنی با عبارات ماقبل و مابعد خود ندارد .
- ۶- سر سمیل - نام محلی است در عراق .
- ۷- یوسف آقا با ما کو دشمن بوده میگوید از شکار کردن ما شاید جلو گیری کند .

دار (درخت) یوسف آقای من بناب<sup>۴</sup> است  
ما کو و چرداری در آنجا شکار خود  
را میگستردند .

در (هنگام) نماز عصر در خانه یوسف  
آقا سلام میکردند و اورد میشدند،  
آنگاه از ایشان اسب و لگام میگرفتند.  
(برسم احترام و پذیرایی)

برای نهار ایشان میشس سرمیریدند،

برای شام ایشان پلو می پختند .

لال شوم (افسوس) از آن دو برادر  
عروس جوان و کودك نوزاد  
بر جای میگذاشتند .

آفرین بر ابراهیم ، ابراهیم میره  
تیز که ری

او خنجر میکشید

(بقیه دارد)

داری ووسوا غام داری بناوه

ما کو<sup>۱</sup> و چرداری لیبیان داده  
به خشیوه زاوه .

ده نوژی ایوا ریندا له ماله و وسوا  
غایان ده کرده وه سااوه

جائوه وان لیبیان وه ده گرتن و لاغ  
ودانه لغاوه .

بو نه هاریان ده کوشته وه شه کی<sup>۲</sup>  
به ربه رانی ،

بو شامیبان لیده ناوه پلاوه .

لال بم بهو جوته بر ایه یان به جی  
ده هیشت بو کی<sup>۳</sup> سورو کور

په لئی ده ساوا .

آفرین بو بر ایمی ، بر ایمی میره  
تیز که ری ،

ئه وه هانی ده کیشاوه خه نه جهری ،

۱- ما کو و برادرش چرداری از نزدیکان عبدالرحمن پادشاه بابان بوده اند-

بنا بگفته بیت خوان .

۲- شه کی به ربه رانی : بره دوساله که آماده برای جفت گیری میشود .

۳- بو کی سور : عروس سرخ، کنایه از عروس زیبا و جوان است .

۴- بناب نام درختی است، در آن محل که متعلق به یوسف آقا بوده درخت بناب وجود

داشته است .

۵- ما کو و برادرش را یوسف آقا بخانه خود میبرد و در آنجا آنها را مسموم و

مقتول میکند .

۶- ابراهیم (که اسم مادرش میره تیز که ر بوده) نوکر ما کو و برادرش بوده است.